

نظر اجمالی به ادبیات آغاز قرن بیستم

و درهم ریختن مکتبها

ادبیات معاصر، یعنی ادبیات ربع آخر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم را، نمی‌توان دارای وحدت و نظم معین و شیوه مشترک شمرد. درحالی که ادبیات در دوره های گذشته واجد تعادلی، هرچند کوتاه و موقت، بود (مثلاً «درون جوئی» (۱) در رومان‌تیسیم و «برون جوئی» (۲) در رئالیسم) چنین می‌نماید که ادبیات معاصر، بدون هیچگونه اشتراك سبک و مضمون، خود را بدست تصادم شخصیت های گوناگون و تحولات متناقض سپرده و، بنا بر زمان و مکان و اجتماع و افراد، میان احیای رمانتیسیم نو و حفظ باز مانده های ناتورالیسم، میان نازک‌ترین غزلیات عاشقانه و خشن‌ترین رمانهای رئالیستی، میان استحکام کهن زبان نگارش و پریشانی و آشفتگی روز افزون زبان گفتگو، میان روانشناسی و فلسفه اصالت عمل، میان پرستش هنر و توجه به احکام اخلاق و فلسفه اولی، در نوسان است. ادبیات جدید مانند نقاشی معاصر، ادبیاتی است که هیچگونه وجه مشترک و توازن و اتفاق نظر ندارد. ولی اگر از دریافت وحدت آن قاصریم، آیا باید منکر اصالت آن بشویم؟ بیاد داشته باشیم که مثلاً درباره مکتب رمانتیسیم، که اکنون بنظر ما دارای وحدت سبک و اشتراك مضمون است، معاصرانش سخن از آشفتگی و بی نظمی و هرج و مرج می‌بردند. ادبیات معاصر هنوز شکل پایدار و نکرفته و به غایت تثبیت نرسیده است. هر گاه بدین حد رسید می‌توان «اصل» را از «قلب» باز شناخت و میان بازمانده بی ثمر سبکهای کهنه و بدعت بار آور سبکهای نو تفاوت نهاد.

فراموش نکنیم که قرن بیستم را «دوره زوال مکتبها» می‌نامند و حتی بعقیده بسیاری از سخن‌سنجان شاید دیگر سبک تازه ای در ادبیات بوجود نیاید. با اینحال، در دنیای ادب، سخن از آینده گفتن، شرط بیهوده بستن است. ولی اگر آینده ادبیات جدید هنوز مبهم و ناپایدار بنماید، آغاز آن بی تردید دارای وضوح خاصی است. و ما در این فصل می‌کوشیم که این آغاز را باز نمائیم.

از ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰، تقریباً در سراسر اروپا، نهضت ناتورالیستی بیابان میرسد و شعر سمبولیستی که پیش از آن شیفتگان معدودی داشت از غار تنگی و کماشای بدرمی آید

شکست ناتورالیسم
و «علم تحقیقی»

۱- Subjectivité
۲- Objectivité

سمبولیسم و رئالیسم، دست کم در فرانسه همزمانند. «کلهای شر» بودلر، که سرچشمه شعر جدید است، یکسال پس از «مادام بواری» منتشر شده است. در آن لحظه که رئالیسم به اوج قدرت خود رسیده است، نیروهای مخالف دیگری در برابر آن قد علم می کنند، ولی فقط در پایان قرن نوزدهم است که نیروهای جدید وضع را بنفع خود تغییر میدهند. و در ۱۸۹۰ «هیپولیت تن» به «پل بورژ» می گوید: «دورنسل ما بسر رسیده است». احساس زندگی درون در برابر کشف دنیای برون قیام می کند: «فرد» که بسوی خود برگشته است زندگی جدیدی می یابد و می فهمد که علم جوابگوی همه مشکلات حیات نیست. در برابر اراده علم تحقیقی محض، آرزوی شناختن راههای گوناگون زیستن به پیش می آید: ارزشهای مذهبی، ارزشهای هنری، ارزشهای اخلاقی، ارزشهای اجتماعی، شجاعت و عصیان، پرستش خود و پرستش «زمین و مردگان»، یا به میدان می نهند، و در پایان این قرن همه حق بجانب «کوته» و «نیچه» میدهند که می گفتند: «هر علمی که احساس زندگی را افزون نکند در نظر من بی ارزش است».

البته غرض این نیست که توهمات فریب دهنده جانشین حقایق علم شود. خدا و «درون جوئی شاعرانه» را بصورت افسانه و خیال نمی نگرند، بلکه آنها را حقایق محض، حقایق رهائی بخش می شمارند. چون در رئالیسم واقعیت همانست که هست، ناچار شاعر نویسندۀ جز مشاهده آن وظیفه ای ندارند. شاید نیز بتوان بر آن تکیه زد و به امید آن زیست. ولی در هر حال برخلاف میل آن، عکس العملی نمی توان نشان داد. پس نتیجه می گیرند که رئالیسم یا «خوش بینی» است و یا «سست عنصری». زندگی آکنده از درد و رنج است: «احساس رقت» جانشین «رئالیسم خوش بین» می شود و «واقعیت» را طرد می کند. سالها مردم مشتاقانه منتظر بودند که ثمرات علم آشکار شود، و اراده عقل و منطق بر روابط بشر حکمفرما گردد، و حقیقت کلیت و شمول یابد، و انسان خوشبخت و عادل و سلحجو بر تخت تاریخ جلوس کند. چنین می نمود که جهان در آستانه تعادل قطعی قرار گرفته است، خواه این تعادل «عصر صنعت» یا «عصر علم تحقیقی» یا «اجتماع بی طبقه» یا «آزادی عالمگیر» خوانده شود. ولی بزودی آشکار شد که همه خیال خام می پزند: پیشرفت صنعت، فقر و ستمگری را تشدید می کند؛ دنیا از استعمار و جامعه از تصادم خودخواهی و کینه توزی می نالد. و قرن بیستم با نعره جنگ و انقلاب آغاز می شود.

اختلاط ادبیات ملل و کشورهای اروپا در پایان قرن نوزدهم دستخوش تحولات تاریخی و اجتماعی مشابهی بودند - بزودی سهولت وسائل مسافرت و مطالعه زبانهای بیگانه و کنجکاری روز افزون، روابط نزدیکتری میان ملل برقرار می کند - ادبیات معاصر ادبیات جهانگردان و اختلاط

زبانهاست . روز بروز بر رونق بازار ترجمه افزوده می‌شود، و نویسندگان کشورهای مختلف بر احوال و آثار همدیگر اطلاع می‌یابند . در دوره کلاسیک ، ادبیات فرانسه در کشورهای خارجی نفوذ کرده ولی چیزی در عوض نگرفته بود . در عصر رومانتیسم ، آلمان به انگلستان و فرانسه الهام بخشید ولی نفوذش محدود و غیر مستقیم بود . فقط در پایان قرن نوزدهم است که تأثیر متقابل و مستقیم اهمیت شگرفی می‌یابد . هر کشوری می‌دهد و می‌گیرد ، و ادبیات از چهارچوب حدود و نفوذ بدر می‌آید .

در پایان قرن چنانکه معلوم است نفوذ سمبولیسم فرانسه در میان نویسندگان آلمان و انگلیس و روسیه قاطع و شکفت‌انگیز است . « اشتفن کنورکه » اشعار بودلر و رولن و مالارمه را به زبان آلمانی ترجمه می‌کند . « ریلکه » که دوست « رودن » است در پاریس زندگی می‌کند و بفرانسه شعر می‌گوید و اشعار والری را به آلمانی بر می‌گرداند . « روبن داربو » در بازگشت از پاریس سمبولیسم فرانسه را برای اسپانیا هدیه می‌برد . « تی . اس . الیات » هنر خود را مدیون « بودلر » و « لافورک » فرانسوی میداند .

ولی فرانسه بهمان اندازه که داده است پس می‌گیرد . انتشار کتاب **وگوتیه** Vogüé بنام «رمان روسی» و ترجمه آثار «نیچه» و تأثیر «ادگار آلن پو» در مالارمه بوسیله بودلر، و نفوذ فراوان «اسکار وایلد» و «والث ویتمن» شعر و رمان فرانسوی را به راه تازه‌ای سوق میدهند .

رمانهای داستایوسکی در آثار ژید و ادبیات آلمان اثر عمیقی می‌گذارد . نفوذ رمان امریکای معاصر ، بککمک فلسفه آلمان ، رمان فرانسه را در سالهای اخیر از چهارسو احاطه می‌کند . «مارسل پروست» از «هنری جیمس» (۱) الهام می‌گیرد و «ویرجینیا وولف» (۲) از پروست . آندره ژید رمانهای «جوزف کنراد» (۳) و اشعار رابیندرانات تاگور، را به فرانسه ترجمه می‌کند . آندره مالرو بر آثار «ویلیام فاکنر» و ژان پل سارتر بر رمانهای «دوس پاسوس» (۴) مقدمه می‌نویسد . «توماس مان» ترجمه انگلیسی کتابهای آخرین خود را پیش از متن آلمانی آنها منتشر می‌سازد ، و «لاژوس زیلاهی» نویسنده مجار ، آخرین

۱- H. James - رمان نویس انگلیسی (امریکائی نژاد) که شاهکار او «تصویر یک زن» است (۱۸۴۳-۱۹۱۶)

۲- V. Woolf - خانم نویسنده معاصر انگلیسی (۱۸۸۲-۱۹۴۱)

۳- J. Conrad - رمان نویس لهستانی که آثار خود را بزبان انگلیسی نوشته‌است (۱۸۵۷-۱۹۲۴)

۴- Dos Passos - رمان نویس معاصر امریکائی (متولد ۱۸۹۶)

زمانهای خود را مستقیماً بزبان انگلیسی می‌نویسد .

تجدید کشف زمان گذشته
یکی از خصوصیات ادبیات معاصر اینست که می‌خواهد با هر آنچه در جهان گرداگردش رخ می‌دهد و هر آنچه در زمانهای گذشته رخ داده است رابطه بسر قرار کند .

کلاسیسیسم فقط متکی به سنن قدیم بود ، رومانسیسم بدیهه‌گوئی محض را قبول داشت ، ولی ادبیات معاصر برای کشف زمان گذشته و جستجوی جوابی برای زمان حال حد و حصری قائل نیست . ادبیات ، بگفته «الیات» ، نظام واحد کلی است و نویسنده معاصر می‌کوشد که وابستگی خود را درین نظام تعیین کند . هر نهضت ادبی جدیدی به تجدید کشف گذشته می‌رود و یا گذشته‌ای را برای خود جعل می‌کند ، و شیوه تازمائی برای مطالعه و درک آثار گذشتگان بدست می‌دهد . شعر سمبولیستی در واقع کشف تازمائی از اشعار بودلر و مالارمه و رمبو بود . سوررئالیسم ، چنانکه خواهیم دید ، آثار «مارکی دوساد» (۱) و «لوتره آمون» (۲) را از بوته فراموشی بیرون می‌کشد و فصل جدیدی در تاریخ ادبیات گذشته می‌کشاید . الیات اشعار و فلسفه «جان دان» (۳) و «شاعران الهی» قرن هیجدهم انگلیسی را زنده می‌کند .

علم تاریخ ادبیات هر روز کشف تازمائی می‌کند و اکتشافات کهنه را عمیق تر می‌سازد . سنت خاصی بر دنیای ادب حکم نمی‌راند ، و نویسنده معاصر ، که بر آزادی و تنهایی خود واقف است ، می‌کوشد که با بازی احیای گذشتگان رضای خاطر بدست آورد . خاصه آنکه ادبیات روز بروز تلاش بیشتری برای آفرینش شکلها و قالب‌های تازه بیان می‌کند و نویسنده ، برای حصول این مقصود ، ناچار از تجارب فنی گذشتگان استمداد می‌طلبد .

آغاز عصر رمان

در دوره «ورشکستگی ناتورالیسم» رمان نویسان کوشیدند که در خارج از چهار دیواری این مکتب ، آثارشان را کامل تر سازند . ازینرو صفت مشخص زمانهای این دوره را فقط از روی روش کار نویسنده و موضوع و محتوی آن می‌توان تقسیم بندی کرد ،

۱- Marquis de Sade نویسنده فرانسوی (۱۷۴۰-۱۸۱۴)

۲- Lautréamont شاعر فرانسوی (۱۸۴۶-۱۸۷۰)

۳- John Donne شاعر و عارف و واعظ انگلیسی (۱۵۷۲-۱۶۳۱)

در واقع رمان ، که بیش از شعر پابند توقع و عادت خوانندگان و کمتر از شعر مستعد تحول است ، در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم دستخوش همان تغییر و تبدل قرار گرفته بود . از ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۲ مرک «آلفونس دوده» و «ادمون دو گنکور» و «امیل زولا» پایان دوره کهنه را اعلام کرد . در ۱۸۸۷ همانطور که اشاره شد ، «بیانیة پنج نفر» که برضد رمان «زمین» اثر امیل زولا منتشر گشت مخالفت پیروان قدیم را علنی ساخت . در سالهای آخر قرن رمانهای **پیر لویسی** P. Louys (مانند «آفرودیت» و «زن و بازیچه») و داستانهای **فرانسیس ژامز** F. Jammes یا بیای نهضت جدید شعر به پیش میرود . کتاب «مرید» اثر **پل بورژه** P. Bourget و دو مجلد «پرستش خود» اثر **موریس بارس** M. Barrès رمان را بشوی طرح مسائل زندگی درونی و تسجیل لزوم تصمیم اخلاقی متوجه می کند . رمانهای **آنا تول فرانس** (مانند «جنایت سیلستر بونار» و «تائیس») بالحن شاعرانه بیان و حضور مداوم داستان نویس در میان داستان و رسالت رمان برای نمودن شیوه صحیح زندگی ، درست در نقطه مقابل ناتورالیسم قرار می گیرد . حتی **پیر لوتی** P. Loti نیز با بیان سوز هجران رمانتیک و شرح سفر به نقاط دور دست و تغزل عاشقانه سبک (مانند «آزاده» و «ماهگیران ایسلند») از مکتب ناتورالیسم دور می افتد . با اینحال ، این نکته را نیز بگوئیم که رمان و نمایشنامه در دوره رئالیسم قالبی را که مناسب فهم خواننده متوسط باشد پیدا کرده بودند ؛ در مورد مفهوم واقعیت (رئالیت) و شیوه شرح و بیان آن موافقت ضمنی همه نویسندگان جلب شده بود . بنا بر این خصوصیات مشترک رمانهای این دوره را می توان بشرح ذیل خلاصه کرد :

توصیف واقعی و حقیقت نمای اجتماع در حول محور يك داستان جالب ،

خلق قهرمانانی زنده و کاملاً منفرد و تکبروم انسانی

هنر بیان واقعیت آنگونه که در نظر خواننده جلوه حقیقت داشته باشد ،

قدرت نمایی در منطق کلام و ساختمان داستان و استحکام بیان و یکدستی سبک .

ولی ، رمانهای این دوره را بطور کلی می توان بدودسته تقسیم کرد :

رمان مبنی بر روانشناسی (Roman Psychologique) و رمان مبنی بر مشاهده

و وقایع نگاری (Roman d' observation)

۱- روانشناسی

از سال ۱۸۵۵ تا ۱۹۲۰ نویسندگانی میان آمدند که

بهیروی از «استاندال» و «بالزاک» و «برادران گنکور» به

نوشتن رمانهای روانی پرداختند ، با این تفاوت که درک اخلاقی استاندال و اندیشه

های عمیق بالزاک و کوشش هنری گنکور ها را کنار گذاشته بودند . رمانهای

این نویسندگان حاوی تحلیل روانی و تشریح طبیعت و صحنه های عاشقانه و توصیف اجتماع بود. از میان این نویسندگان می توان **پل هر ویو** Hervieu و برادران **پل** و **ویکتور مارگریت** Margueritte و **مارسل پروو** Prévost و **ادوار استونیه** Estaunié و **ادمون ژالو** Jaloux و **پل بورژ** را ذکر کرد.

هیچیک از این نویسندگان در شیوهٔ رمان نویسی دست به کار تازمائی نزدند، یعنی در این دوره ای که مورد بحث ماست صفت مشخص رمان روانی نه در شیوهٔ نگارش آنست و نه در مزیت اخلاقی آن، بلکه در موضوعات خاصی است که انتخاب می کند. یک رمان در ادبیات این دوره هم از نظر شیوهٔ نگارش و هم از لحاظ ابتکار در انتخاب موضوع و پروراندن مضمون مقام مهمی را اشغال کرده و آن رمان معروف «لوگران مولن» Le Grand Meaulnes، اثر **آلن فورنیه** Alain-Fournier است که در سال ۱۹۱۳ منتشر شد. نویسنده درین کتاب، یعنی تنها کتابی که نوشته، با زبردستی خاصی رژبا و واقعیت را باهم مخلوط کرده و یکی از زیباترین شاهکارهای رمان فرانسه را بوجود آورده است. در میان آناری که شامل تحلیل روانی کودکان است، این کتاب در خور اهمیت بسیاری است. قسمتی از حادثهٔ داستان از حقیقت زندگی گرفته شده و قسمت دیگر جنبهٔ تمثیلی دارد. این رمان که به نثر شاعرانه ای نوشته شده آثار **ژرار دونروال** را بخاطر می آورد.

آثار نخستین خانم **کولت** Colette نیز در همین دوره بوجود آمد. «خانم کولت» که از بزرگترین زنان نویسندگان دیباست گذشته از اینکه لغات و استعارات بیشتر و زبان نسبتاً تازمائی بکار می برد با سبک عالی و برجسته ای دقایق احساسات درونی و زندگی قهرمانان خود را مورد تحلیل قرار میدهد و بدینسان دامنهٔ رمان روانی و تحلیلی را وسیع تر می سازد.

در همین زمان **مارسل پروست** Marcel Proust (۱۸۷۱-۱۹۲۲)، که شاید بزرگترین رمان نویس جهان در قرن بیستم باشد، بانفوذ و تأثیر بیشتری پا به میدان می نهد و مرحلهٔ تازمائی در نوشتن رمانهای تحلیلی ایجاد می کند. شاهکار بزرگ او بنام «در جستجوی زمان از دست رفته» که در پانزده مجلد نوشته شده دارای حادثه و داستان مشخص و معینی نیست. درست است که قهرمان آن در آغاز کتاب کودک است و در پایان مرد بزرگ و کاملی می شود، ولی رشته ای که حوادث زندگی او را بهم ربط دهد وجود ندارد. «پروست» با کاوش و تعمق حیرت انگیزی مسائل متعددی از قبیل زمان و خاطرات و حافظه و عشق و حسد و حماقت و علاقهٔ به موسیقی و ذوق نثر و هنر دوستی و آخر الامر کینه و تنگ را

مورد بحث و تحلیل قرار داده است. نویسنده، برای تشریح این مسائل، روحیات و مشخصات کسانی را که در دوران کودکی یا سایر سنین زندگی خود در اطرافش دیده در خاطر زنده می‌کند و قهرمانان مختلفی نظیر آنان می‌آفریند و تیپهای معین مشخصی بوجود می‌آورد. اغلب این قهرمانان نمونه‌های کاملی از افراد اجتماع و بشریت‌اند. نویسنده همچنین محیط و مکانهای متعددی را توصیف و تشریح می‌کند و تأثیرش را در احساسات و روحیات قهرمانان داستان باز می‌نماید.

«پروست» کوشیده است که در آثار خود تصور ذهنی «زمان» را در مورد مسائل مربوط به زندگی درونی انکار کند و نشان دهد که زمان گذشته و حال، در ذهن آدمی، دو کیفیت مجزا و بی‌ارتباط نیست. در کتاب بزرگ «پروست» گذشته و حال درهم می‌آمیزد و اگر هم از یکدیگر تشخیص داده شود فقط از لحاظ کیفیات و عوارض است نه از نظر ماهیت و نفس امر.

جای تردید نیست که عقاید «پروست»، درین باره، نزدیک به عقاید **برگسون** Bergson، فیلسوف معاصر فرانسوی، است. در نظر هر دو، زمان از لحاظ کمیت اهمیت خود را از دست میدهد و فقط ارزش کیفی پیدا می‌کند.

در آغاز این قرن، رمانهایی که بصورت مشاهده و وقایع

۴- مشاهده و وقایع نگاری

نگاری نوشته شده بیش از رمانهای روانی رواج می‌یابد. نویسندگان این قبیل رمانها می‌خواهند داستان خود را بصورتی تنظیم کنند که بتواند گوشه‌ای از اجتماع را بصراحت و تمامی نشان دهد و بنابراین به وضع عمومی اجتماع باعصر، بیش از احساسات و روحیات مشخص افراد توجه دارند. آنان گاهی جنبه تشریح آداب و رسوم (Roman de mœurs) به خود می‌گیرند گاهی بصورت «رمان اجتماعی» درمی‌آید. درین رشته، موضوعاتی که می‌تواند مورد بحث قرار گیرد، متعددتر و بیشتر از رمان روانی است. از زندگی اشرفی گرفته تا زندگی شهرستانی و روستائی و بالاخره ولگردی و خانه بدوشی مورد توجه نویسندگان این قبیل رمانهاست. این نویسندگان شیوه کار خود را اکثراً از پیشوایان رئالیسم و ناتورالیسم گرفته‌اند.

در میان این نویسندگان، آنان که سفر به سرزمینهای دور (Exotisme) را مورد بحث قرار داده‌اند جای مهمی اشغال می‌کنند. مانند **پیر لوتی** Loti و برادران **تارو** Tharaud در فرانسه و **کیپلینگ** Kipling در انگلستان.

بزرگترین نمایندگان این مکتب در قرن بیستم **تئودور درایزر** T. Dreiser

(نویسنده «تراژدی امریکائی») در امریکا و ژول رومن J. Romains (نویسنده

«رادمردان Les Hommes de bonne volonté») در فرانسه است. ولی شاهکار این قبیل رمانها، بعقیده اکثر سخن سنجان، رمان ده جلدی «خانواده تیبو Les Tibault» اثر **روژه مارتن دوگار** R. Martin du Gard نویسنده معاصر فرانسوی است.

بسیاری از سخن سنجان، مانند **ژورژ سیمنون** Simenon

عصر رمان

رمان نویس معاصر بلژیکی، عقیده دارند که قرن بیستم را

می توان «عصر رمان» نامید همانگونه که مثلا قرن هفدهم را «عصر تراژدی» می خوانند.

البته انکار نمی توان کرد که پیش از قرن بیستم رمانهای بزرگ و بیمانند و فنا ناپذیری نظیر

«تريستان و ایزوت» و «مانون لسکو» و «شاهدخت کلو» و «سرخ و سیاه» و «صومعه

پارم» و «بابا کوریو» و «کوزین بت» و «مادام بواری» و «دبويد کاپرفیلد» و «آرزوهای

بزرگ» و «جنگ و صلح» و «جنایت و مکافات» و «برادران کارامازوف» وجود داشته اند.

ولی در آن زمانها رمان هنوز راه و رسم قطعی و شیوه نگارش خاص خود را پیدا نکرده بود

و مردد و لرزان در راه آزمایش پیش میرفت. ولی در قرن بیستم می توان ادعا کرد که رمان

راه خود را پیدا کرده و بسوی شکل «کلاسیک» خود نزدیک شده است.

اکنون، در همه کشورها، دست کم نود درصد آثار ادبی چاپی را رمان تشکیل

میدهد و شعر و نمایشنامه و دیگر انواع ادبی در مراحل بسیار پائین تری قرار دارند. بقول

ژرژ سیمنون «از رمان روسی تا رمان آمریکائی، از رمان فرانسه تا آثار آمریکائی جنوبی

و فنلاند، جنبشی عظیم و پر قدرت، و شاید ناشناخته، احساس می شود، تخمیری که بی شک

شرابی مرد افکن بوجود خواهد آورد. و این شراب، این حباب لرزان... این طلب حق

حیات و اراده زندگی یک چنین ناپیدا، همان رمان فردا است، و اگر بهتر بخواهید، نطفه

عصر رمان است که دارد بسته می شود (۱).

بعقیده ژرژ سیمنون، رمان هم اکنون در دو جریان عظیم و عالمگیر پیش میرود:

یکی «رمان وقایع نگاری» است که بر طبق نسخه رمانهای چند جلدی، مثل «تراژدی

امریکائی»، اثر **تئودر درایزر** و «در جستجوی زمان از دست رفته» اثر **پروست**

و «خانواده تیبو» اثر **روژه مارتن دوگار** بوجود آمده و غرضش ثبت دقیق وقایع

است؛ و دیگری «رمان بحرانی» است که به تراژدی، بخصوص تراژدی های «شکسپیر»

تزدیک تر است و غرضش نمایش بحرانیهای روحی قهرمانان طوفان زده است. رمان

نوع اخیر دراصل ازفرانسه نشأت یافت ، سپس به امریکا رفت و اکنون بررمان آن کشور حکومت می کند . نماینده بزرگ جریان اخیر درفرانسه ژولین گرین J. Green است .
 ودرپایان مقال چنین نتیجه میگیرد : « رمان بحرانی یا رمان وقایع نگاری ، یا این یا آن ، چه فرق می کند ؟ آنچه مهم است آیا این نیست که رمان تصفیه شود و از تمام اجزائی که جوهر اصلی او را تشکیل نمیدهد مبرا گردد ؛ وسیله بیان و زبان حال دوره ما شود و همان وظیفه تراژدی را درروزگار کهن بعهده بگیرد ؟
 عصررمان ، رمان کلی ، رمان پاک وخالص ، رفیع ترین قله هنر و ادب ، آیا دور است یا نزدیک ؟ نمیدانم . ولی مطمئنم که روزی فراخواهد رسید (۱) . »

چند تلاش کوچک و کم دوام

ازآغاز این قرن ، گروهی ازشاعران و نویسندگان بفکر ایجاد مکتب های فلسفی وادبی تازه ای افتادند و ادعا کردند که ادبیات جهان باید برپایه فکری نو گذاشته شود . ولی دامنه فعالیت این گروه گسترش نیافت و ازخود وجمع محدود پیروانشان تجاوز نکرد . اکنون ، باجمال ، هریک ازین مکتب ها وپایه گذاران آنها را معرفی می کنیم .

مهمترین پیشوایان این مکتب عبارتند از : سن ژرژ

بوئلیه S. - G. Bouhélier و اوژن مونفور

ناتوریزم

Naturisme

Eu. Montfort . بیایه آنها در ۱۰ ژوئیه ۱۸۹۷ در

روزنامه فیکارو منتشر شد . شعرای « ناتوریزم » هم سرودی و خوشونت سبک « پارتاس » و هم ریزه کاریها و مو شکافی های بیمایه « سمبولیزم » را رد می کردند . غرض این بود که تحولی درشیوه تغزل ایجاد کنند و برای حصول این مقصود درصدد کشف منبع الهامی سالم و بیرومند برآمدند .

در آثار خود ، زندگی و طبیعت و عشق و کاروشجاعت را تحلیل می کردند . هرچند توفیق نیافتند که مکتب خود را بکرسی بنشانند ، ولی ، درخارج از مکتب ، شوقی بوجود آوردند که در اشعار آنادونوآی Anna de Noailles و فرانسیس ژافر تجلی کرده است .

بسیاری ازسخن سنجان ، « مائده های زمینی » اثر آندره ژید را در زمره آثار این مکتب می شمارند .

این مکتب که تقلید و تلفیقی از مکتب رئالیسم و ناتورالیسم فرانسه است در ایتالیا بوجود آمد و در همانجا تصحیح گرفت و پس از چند سال از میان رفت بی آنکه در کشورهای دیگر نفوذ

وریسم Vérisme

کند. مؤسس و پایه گذار آن نویسنده زیردستی بود از اهل سیسیل بنام **جوانی وریگا** Giovanni Verga (۱۸۴۰-۱۹۲۲) که در زمان جوانی داستانهای عوام پسندی منتشر کرده بود ولی در سن کمال به توصیف عمیق و فیلسوفانه زادگاه خویش پرداخت. شاید کثرت افراد انسانی در زمینه داستانهای او موجب شد که «ورگا» بتدریج شکل نازمای به رئالیسم فرانسویان بدهد: بدین معنی که سبک او شاهراه رئالیسم ایتالیا را پیدا کرد و بالحن سوزان و تند و خشن و بی پرده‌ای، شیوه بیان نویسندگان قدیم ایتالیا را با فلسفه اخلاقی **تامس هاردی** انگلیسی در هم آمیخت و زبان ساده منسجم و برنده‌ای آفرید که به ایجاد یک مجموعه داستان (بنام «قصه‌های روستایی») و دوران محکم و قوی منتهی شد. این آثار نماینده شیوه مکتبی است که نسل بعد آنرا «وریسم» می‌خوانند.

این مکتب پس از آنکه مدت سی سال گمنام ماند امروز بعنوان نمونه بیمانند هنر داستانرانی ایتالیا تلقی می‌شود. از دیگر نویسندگان پیرو این مکتب **لوئیجی کاپوآنا** Capuana و **مار یوپراتزی** Pratesi و **ماتیلدا سرانو** Serano و مهم تر از همه خانم **گراتسیا دلدا** Grazia Deledda را می‌توان نام برد.

فوتوریسم، که از کلمه «فوتور Futur» بمعنی «آینده» گرفته شده، مانند «وریسم» نخست در ایتالیا پدیدار شد و بتدریج در کشورهای دیگر نفوذ کرد. بانی آن شاعر معروف

فوتوریسم Futurisme

ایتالیایی **مارینتی** Marinetti (۱۸۷۶-۱۹۴۴) بود. بعقیده «مارینتی» در قرن بیستم که عصر تمدن و دوران پیشرفت صنایع است باید برای ادبیات سبک و زیبایی «ماشینی» ایجاد کرد.

«فوتوریسم» در آغاز بر ضد سبک و عقاید **دانوئزیو** D'Annunzio شاعر و روزنامه‌نویس ایتالیایی (۱۸۶۳-۱۹۳۸)، و مغلق‌گویی‌های شاعران آن زمان قیام کرد و علیرغم شاخه‌ای از سمبولیسم، که مبتنی بر الهام و مکاشفه و شهود بود، هر گونه تغزل را از شعر طرد کرد و سبکی نثر مانند بوجود آورد که می‌خواست نشان دهنده تلاشها و سرودهای زندگی صنعتی نو باشد و جز از جنبش و هیجان زندگی جدید و مبارزات صنعتی و حرکت چرخهای ماشین و سیرانومبیل و غرش هواپیما، که همه مبین دنیای «آینده» اند، سخن نگوید. فوتوریسم با هر گونه ابراز احساسات و بیان هیجانات درونی شاعر و رعایت قوانین دستور

زبان ومعانی و بیان مخالف است و آزادی «کلمات غیر شاعرانه» را مطالبه می کند و برای بیان این مقصود کلمات مقطع و نامربوطی شبیه با اصطلاحات تلگرافی از خود می سازد.

فوتوریسم، پیش از انقلاب اکتبر، در شعر روسی نفوذ کرد و مکتب سمبولیسم را از پای بست ویران ساخت. فوتوریسم روسی، گرچه در آغاز شباهتهائی با فوتوریسم ایتالیائی داشت، ولی خود دارای اختصاصاتی بود که بتدریج آنها از سرچشمه نخستین جدا و متمایز

می ساخت. نماینده بزرگ این سبک در ادبیات روسی **ولادیمیر مایا کوفسکی** (۱۸۹۲-۱۹۳۰) است که شیوه این مکتب را بصورت وسیله مناسبی برای تبلیغات انقلابی در آورد و آنها بهترین راه برای نزدیک کردن شعر به ذوق و سلیقه عوام میدانست.

«مایا کوفسکی» در شعر روسی وزنی تازه و الفاظ و عباراتی جدید و حتی تمثیلها و استعاراتی سازی و صرف و نحو زبان ادبی را درهم شکست.

فوتوریسم پیش از جنگ جهانی کیراول در اروپا و تا سال ۱۹۲۱ در روسیه بکلی از میان رفت و دیگر اثری از خود باقی نگذاشت.

این مکتب بوسیله دو شاعر و نویسنده فرانسوی بنام **والری لاربو** Valéry Larbaud (۱۸۸۱-۱۹۵۶) و **پل موران** Morand (متولد ۱۸۸۸) وارد ادبیات شد

جهان وطنی
Cosmopolitisme

و مبتنی بر این اصل بود که همه مردم - البته نه مردم یک کشور بلکه مردم تمام دنیا - باید خود را هموطن یکدیگر بدانند.

پیروان «فوتوریسم» و دیگر مکتب های تازه بدوران رسیده، گرچه نسبت بگذشته و حال عسیان کرده و شاعر شورش بودند، ولی در واقع نه تنها خود را در زمانه تنها و تبعیدی نمی دیدند بلکه می خواستند از همه لذتهای جهان - آنگونه که هست نه آنگونه که باید باشد بهره مند شوند. گریز و تنفر آنها از نسلهای گذشته بدین سبب بود که وجود خود را شایسته زمان حاضر و تمدن ماشینی و نجمی پرستی می دانستند. در نظر این شاعران، شعر وسیله ایست مانند وسایل دیگر که با وزن و آهنگ خود می تواند حرکت و سرعت زندگی جدید را بیان کند. شاعر موظف است که شرح تملک جهان را بدست اشرف مخلوقات و غرش ماشین ها را که علامت قدرت بشریست و پیشرفت سرسام آور سرعت بشر در آورد و چون حصول این مقصد جز از طریق مسافرت و حضور مداوم شاعر در همه کشورهای جهان میسر نیست، ناچار شاعر باید از قیود ملیت آزاد شود و خویشتر را هموطن همه جهانیان بداند از همینجاست که عقاید و اصول این مکتب جدید سرچشمه می گیرد.

« والری لاربو » خود از کسانیست که سراسر عمر را در شهرها و کشورهای مختلف به سیر و سیاحت گذرانده است . چندین زبان خارجی را بخوبی میدانست (نوشته‌هایی به انگلیسی و اسپانیایی و ایتالیایی از او در دست است) و آثار « جیمس جویس » و « باتلر » و « کنراد » را نخستین بار بفرانسه ترجمه کرد . اشعار لاربو در سال ۱۹۰۸ با عنوان « اشعار آ . او . بارنابوت Les poésies d. A. O. Barnabooth » منتشر شد . « بارنابوت » میلیارد در جوانی است از اهالی امریکای جنوبی که بگرد جهان می‌گردد و از تماشای سلطه بشر بر طبیعت مست می‌شود و شعر می‌گوید . « اشخاصی را که سفر نمی‌کنند و همیشه بدون احساس ملال در کنار مدفوعات خود بسر می‌برند » تمسخر و تحقیر می‌نماید ، ولی اشعار خود را نیز به « غرغر » خفته بادهای معده موروده که شخص مسئول آن نیست » تشبیه میکند . از خوشی‌های مسافرت راحت و مجلل و سریع امروزه و از منظره شهرها و تمدنهای گوناگون و از دیدن عشقها و لذتهای مردم سرمست می‌شود . در کشتی می‌نشیند و نا کهان می‌بیند که « در بچه اتاق کشتی مانند بیشترین مفازمایست که در آن دربارا می‌فروشند » ، ولی چون به اتاق مجلل خود در مهمانخانه باز می‌گردد بیاد « باد شامگاه چمن‌ها و بوی یونجه تازه چیده » می‌افتد و هوس دیدار شهر خود را می‌کند . عاقبت از خود می‌پرسد که چون تمدن مادی آدمی را از زندگی درونی محروم کرده است آیا وظیفه و رسالت شاعر این نیست که این زندگی درونی را با انسان سرخورده و سرگردان بازگرداند .

اشعار و داستانها و قطعات کوتاه « بارنابوت » مرتب تا سال ۱۹۲۳ منتشر می‌شد . سرانجام جوان میلیارد در اندوهگین و معلول ، با عشق واک و بی آلابش دختر ی از اهل همان امریکای جنوبی آشنا می‌شود و خوشبختی را در کشور خود بازمی‌یابد . در اشعار لاربو می‌توان حساسیت « رابینسون کروزو » و « هزل » و « باتلر » و عقاید نیشدار « نیچه » و « زید » و ادراک عمیق « پروست » را در کنار هم دید .

این مکتب بوسیله ژول رومن J. Romaine شاعر

اونانیمیسیم

Unanimisme

و نویسنده فرانسوی (متولد ۱۸۸۵) بوجود آمد . این

نویسنده سابقاً بکلمه شش تن شاعر و نویسنده دیگر ، از

جمله ژرژ دو هامل و ژرژ شنویر Chennevière (۱۸۸۴-۱۹۲۷) مجمعی بنام

« گروه آبی » تشکیل داده و در قرن بیستم بر ضد فرد پرستی سمبولیست‌ها قیام کرده بودند

و می‌خواستند شعر را مسئول مشترک قرن خود کنند . آنچه در اعماق قلب خود می‌یافتند ،

دوستی طبیعی و نفقندی بحال شادریها و رنجهای بشری بود . « دو هامل » می‌گفت : « اگر

تمدن در دل آدمی نباشد در جای دیگر هم نیست . » بدین طریق شعری بوجود آمد که تمایلات

اجتماعی و بشردوستی داشت و غرضش ، برخلاف اشعار قرن نوزدهم ، تبلیغ افکار کلی نبود بلکه می‌خواست زندگی را بمدد عشق و عاطفه تغییر دهد و شرف حقیقی انسان را آشکار کند .

دبری نگذشت که افراد این گروه از کرد هم پراکنده شدند و چند سال بعد « ژول رومن » بکماک « ژرژ شنویر » بنای مکتب « اوانایمیسم » را پی‌ریخت و تا سال ۱۹۱۳ چندین مجموعه شعر ، مانند « روح انسانها *L'âme des Hommes* » و « زندگی دسته جمعی *Le Vie unanime* » منتشر ساخت و کوشید که بوسیله شعر روح‌یگانه‌ای برای گروه‌های بشری بسازد ، روحی که در عین حال با روحیه یکایک افراد آن گروه تفاوت دارد .

اصول « اوانایمیسم » از استدلالی ساده‌آغاز می‌شود : در وجود هر يك از ما افکار و احساساتی هست که خاص خودماست ، و افکار و احساسات دیگری نیز هست که اجتماع ما و گروه‌های بشری کردا کرد ما (مانند کشور و خانواده و همکیشان و همکاران) و حتی افراد جمعیت‌های احتمالی و اتفاقی (مانند تماشاگران يك نمايشنامه یا مسافران يك اناقك راه آهن) به ما تلقین یا تحمیل کرده‌اند . مکاتب هنری و فلسفی تا کنون می‌گفتند که « فرد » برای نیل به آخرین درجه تکامل باید شخصیت انفرادی خود را پرورش دهد و از دخالت‌ها و تأثیرات دنیای خارج پرهیز کند . ولی اوانایمیسم - با الهام از آراء فلسفی « اکوست کنت » و نظریات اجتماعی « دور کهایم (۱) » - این قضیه را وارون می‌کند و اجتماع را منشأ تکامل و نبوغ و شکفتگی نیروهای فردی میدانند : قدرت گروه‌های اجتماع بر تمام افراد تشکیل دهنده آن برتری و تسلط دارد ، و همین قدرت ، علاوه بر بخشش عقل سلیم و قضاوت صحیح درباره مسائل بشری ، احساس هیجان انگیز نیروی دسته جمعی و معاضدت و برادری را نیز به آدمی اعطا می‌کند .

کلاسیسیسم با افراد سروکار داشت ، شاعران سمبولیست در گوشه‌تنهایی سر بجیب تفکر فرو می‌بردند ، ولی اوانایمیسم به‌اعضای هیأت اجتماع رومی کند و می‌گوید : « اندیشه شما باید اندیشه گروهی باشد نه فردی » ، زیرا يك زن و شوهر ، يك مجلس انس ، يك جماعت متفرق ، همینکه بر اثر ایمان و عشق بجنبش و هیجان درآیند روح مشترکی خلق می‌کنند که همان « خدا » است .

۱- Durkheim جامعه‌شناس فرانسوی که امور اخلاقی را با امور اجتماعی مربوط می‌کرد و امور اجتماعی را از « وجدان افراد » مستقل و متمایز می‌دانست (۱۸۵۸-۱۹۱۷)

می‌توان گفت که آئین این مکتب از مشرب عقاید نولستوی (بخصوص مسیحیت
خاضعانه او) و منظومه‌های «ویتمن» (شاعر دموکراسی صنعتی) و اشعار «امیل ورارن»
(شاعر شهرها و قصبات) و نظریات جامعه‌شناسانی مانند «دور کهایم» و «گوستاو لوبون»
و بالاخره فلسفه ایدآلیسم سیراب شده است.

ژول رومن در کتابهای دیگر خود، بخصوص در «رمان بزرگ» «رادمردان» فقط
بمعرفی و وصف این روح بگانه جامعه اکتفا نمی‌کند، بلکه تاریخ آنرا نیز می‌گوید
و سرنوشتش را تعیین می‌نماید.

مکتب‌های دیگری نیز در آغاز قرن بیستم مانند شهاب
ناقب درخشیدند و ناپدید شدند. از میان این مکاتب مستعجل
زودگذر می‌توان از (مکتب رومن Ecole romane) که

مکتب‌های کوچک دیگر

بیشتر سیاست می‌پرداخت تا به ادبیات، و دستکاری را در رجعت بگذشته دور می‌دید (و
مکتب (ورلیبریسم Vers-librisme) (طرفداران شعر آزاد) و (اومانیزم Humanisme)
(بشردوستان) و (کلاسیسیسم نو) و (رمانتیک نو) یاد کرد؛ ولی چون تأثیر مشخصی
در ادبیات نداشته و مشوق نویسندگان و شاعران بزرگی نبوده‌اند به همین تذکار مجمل بسنده
می‌کنیم.

از: مکتب‌های ادبی چاپ دوم

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

